

تقدم زمانی شعر بر نثر

مقدمه:

تاکنون در میان اهل دانش و تحقیق همواره تصور این بوده که در تاریخ و ادبیات زبان فارسی دری، تقدم زمانی با شعر بوده است. احتمالاً این بخاطر آن بوده که آثار شعری و یا نظمی در زبان دری زیادتر بجا مانده، و دانشمندان بر چیزی تحقیق و کنجکاوی نموده اند که بالفعل وجود داشته است. آنگونه ای که اشاره خواهد رفت، آثار شعری در زبان فارسی به پیش از سال 60 قمری نیز میرسد و یا هم پیشتر از آن.

در عین زمان بعضی جملات و کلماتی که ممکن بر حسب تصادف، از کجا معلوم که قصدی و یا عمدی گویا شعر سرایی در آن متصور بوده باشد، از زبان ها بر آمده و بعداً جز اوراق شده که به تاریخ پیوسته است، و امروز بمثابه یک عنصر شعری همواره در جرو بحث های ادبی مطرح میگردد. امروز توضیح میگردد که سروده کودکان بلخ بخاطر شکست امیر ناکام عرب، که نه شاعرش معلوم است و نه مفهوم جدیی در آن متصور است و نه هم عظمت و وقار شعری را در یک زمان معین تاریخ جلوه میدهد، قدیمترین شعر دری جا زده میشود.

و یا هم کودکی در حین بازی طفلانه چند کلمه گویا موزون باز هم بر حسب شوق و تصادف از زبانش خارج میشود و بعد این کلمات، شکار شده و در لای اسناد و اوراق ادبی و شعری جای میگیرد و بعداً مورد پژوهش علمی و ادبی قرار میگیرد و نمایندگی از قدامت زمانی شعر زبان دری را میکند. و یا نشیده دیگری بنام "سمیه رو سپید است" و غیره سروده های گویا شعری دیگر. تا اینکه به زمان طاهریان و صفاریان میرسیم که شعر رنگ و روغن تازه میگیرد و جدی تر عمل مینماید.

ولی تحقیق و بررسی ما در مورد آفریده های نثری کمی بیرحمانه تر و بی انصافانه تر است. زمانی که مرحوم بهار ملک الشعرا در کتاب پر ارزش خود، نثر کلاسیک دری را تحت غور و مذاقه در بهترین اثرش و یا بهترین اثر پژوهشی در باره نثر دری بنام "سبک شناسی" قرار میدهد، بعد از اینکه چهار اثر معروف قدیمی زبان فارسی دری یعنی "مقدمه شاهنامه ابومنصور"، "تفسیر طبری"، "تاریخ بلعمی" و "حدود العالم من المشرق والمغرب" را معرفی میدارد، میگوید که این از امکان بعید به نظر میرسد که ما بگوئیم که این چهار اثر اولین آفریده نثر فارسی است، زیرا مشکل است که بدون پیمودن راهای مقدماتی نثری، دفعاتاً چنین نثر سچ، سلیس، روان، و پر از مهارت های دستوری زبانی را آفرید. این امر مؤید آن است که قبل از این آثار، حتماً کتب دیگر و نوشته های دیگری هم وجود داشته و در اثر تکامل آنها، این چهار اثر بعدی بوجود آمده باشد.

اینکه ما امروز قدیمترین اثر زبان دری را در اختیار نداریم، این منتهای بدبختی زبان فارسی است، و یا از کجا معلوم که اوراق تاریخی نثری را در آن زمان در اثر جنگها و کمکشها از دست داده باشند، و یا از کجا معلوم که چنین آثاری به عمد از جانب مهاجمین از بین برده شده باشد. وقتی بر انسان جامعه، بر حسب تعصب، رحمی صورت نگیرد و به بدترین شکل وحشیانه، انسانها قتل عام شده باشند، پس چند تا کتابی که هویت قومی و نژادی و فرهنگی فلان مردم را که تحت هجوم جنگی و استعماری قرار گرفته باشند، چه ارزش دارد که نابود نشود.

در عین زمان به یک مسئله دیگری نیز باید توجه داشت و آن اینکه؛ در سطور بعدی به ملاحظه خواهد رسید، که تا زمان هشام یکی از امرای اموی در عراق هم، تمام اوراق و اسناد دولتی حتی در سلطنت همین خانواده در منطقه خارج از خراسان به فارسی دری بوده، و بعد، هشام، خون عربیتش بجوش آمده و از خواب بیدار میشود و امر میدهد تا تمام دفتر و دیوان را به عربی برگردانند و عربی نویسی را آغاز کنند. از این امر نتیجه گرفته میشود که آثار، اسناد، کتب و دیوانها و دفترهایی به زبان فارسی وجود داشته که از شعر کودکان بلخ قدامت بیشتری داشته و دقیقاً اهمیت بیشتری هم که بقین داشته، صرف نظر از اینکه بخودی خود اثر معینی درباره نثر ادبی از آن زمان نداشته باشیم.

پس با حفظ مطالب بالا به این باور خواهیم رسید که دقیقاً در زبان فارسی، قدامت زمانی آثار دری، عنصر نثر از آفریده شعری، خلاف تصور معمول امروزی، احتمالاً پیشی دارد، ولی اینکه اکنون کدام اثر معینی در اختیار نداریم، موضوعی است دیگر. به پندار من، حتی محققین و دانشمندان میتوانند امکانات خود را بکار انداخته در جستجوی آن شوند تا از درون موزیم ها، کتابخانه ها و آرشیف ها، حتی فرمانها و سایر اسناد

حکومتی و رسمی آن زمانه ها را بررسی کنند، تا اگر شود چیزی دستیابمان گردد و این فارمول عوض شود که قدامت زمانی نثر بر شعر موجه تر است. اکنون آنچه که در لای نوشته ها تا بما رسیده، بسته و گریخته در این مورد به بیان میگیریم و بعد قضاوت را خواننده خود خواهد فرمود.

قدیم ترین نثر پارسی دری:

از تحقیقاتی که در مورد زبان و ادبیات فارسی دری صورت گرفته، قدیمترین نثر زبان دری عبارت از چهار کتابیست که تا اکنون مسلم شده که پیشتر از این ها کتابی و اثری از نثر دری در دست نداریم:

- 1- مقدمه شاهنامه ابومنصوری که از طرف ابومنصور المعمری بنام ابومنصور محمد بن عبدالرزاق نوشته شده و شاهنامه منثوری هم دنباله او بوده است، که فردوسی آنرا بنظم آورده است، و تاریخ نوشته شدن این مقدمه، محرم سال 346 هجری قمری است.
 - 2- ترجمه تفسیر طبری است که علمای ماوراءالنهر به امر پادشاه ابوصالح منصور ابن نوح سامانی ترجمه کرده اند و تاریخ این ترجمه معین نیست و نباید دیرتر از ترجمه تاریخ طبری صورت گرفته باشد. و این کتاب به فارسی دری ساده و لطیف نوشته شده است، و در هفت جلد است و نسخه ای از آن باقی است.
 - 3- ترجمه تاریخ طبری است که در سال 356 هجری قمری به امر امیر ابوصالح منصور بن نوح سامانی که بر زبان ابی الحسن الفایق الخاصه پیغام فرستاد سوی ابوعلی محمد بن محمد البلعمی الوزیر، و وی آنرا به پارسی دری برگردانید. این کتاب هم در غایت فصاحت و سادگی است.
 - 4- حدود العالم من المشرق الی المغرب، کتابی است در کیهان شناسی (جغرافیا) بزبان ساده فارسی که در سنه 372 هجری قمری برای امیر ابوالحارث محمد بن احمد بن فریغون در گوزگانان (جوزجانان یا جوزجان) خراسان نوشته شده و مؤلف آن معلوم نیست، این کتاب هم ساده و لطیف و فصیح است.
- و اگر کتاب "عجایب البلدان" ابوالمؤید بلخی دست خورده نمی بود، یا اگر "کتاب شاهنامه" و "کتاب گرشاسپ" همو که در تاریخ سیستان فصولی از این دومی نقل شده و در "مجمل التواریخ" نیز چیزهایی از آن نقل گردیده است، افسوس که کتاب اول دست خورده و ناقص و کتاب دوم نیز نایاب و مانند شاهنامه منسوب به همو از میان رفته است.

و اینکه نام "کتاب الابنیه فی حقایق الادویه" را در این ردیف نیاوردیم، از آن بود که هنوز در صحت انتساب آن بعهد منصور بن نوح تردید است.²³⁵⁻²³⁷

در همان زمان که سامانیان در خراسان بر آل لیث غالب شدند (287ق) و وارث آن دولت عظیم شدند، امرای خراسانی و خانواده هائی در گوشه و کنار خراسان و تخارستان و خوارزم بودند که هر یک در امور داخلی کشور کوچک خود، مختار، و در بیرون با دربار بغداد و با دربار بخارا رابطه سیاسی داشتند و هدایا و تحف میفرستادند، مثل آل فریغون و شارها در جوزجانان و بامیان، و آل محتاج در چغانیان، و آل کامگار و مروریدیان در مرو، و مأمونیان در خوارزم، و سیمجوریان در قهستان، و کارنگیان در طوس و کوهستان کلات، و خاندانهای گمنام دیگر که هنوز درست شرح حال آنها کشف نشده است.

در اواخر قرن سوم و آغاز قرن چهارم در همه این دربار ها حرکت ادبی بزبان پارسی دری محسوس است و چیزی که ما را به این عقیده وادار میکند آنست که سبک تحریر کتب دری در قرن چهارم طوری پخته و منسجم و سنجیده است که نمیشود باور کرد که این نوع تحریر مولود سی چهل سال باشد، بلکه باید گفت؛ دانشمندانی از آغاز اسلام معلومات و هنر خود را سینه به سینه و پشت بیشت و کتاب بکتاب بفرزندان خود بمیرات گذاشتند، و وجود پادشاهان فرغانه و سغد و امرای محلی خراسان و تخارستان که همه بزبان پارسی دری سخن میگفته اند، در مدت ریاست خود که از طرف امرای بزرگ عرب گماشته میشدند، در تربیت این مردم و صیانت نویسندگی دری بی اثر نبوده است.

این امر بنوشته "جریر طبری" عبارت اند از: ترمذ شاه- سبل- طرخون (طرخان) نیزک- اخرونشاه- شومان شاه طخارستان- غزوان- ملک الصغانیان بیش الاعور- کفتان شاه (کفتان نزدیک ترمذ است)- وردان خده- بخارا خده (ملک بخارا)- اسپهبد بلخ- باذام (بازان ملک مرورود) سپهرک ملک طالقان- ترسل ملک فاریاب- رؤب خان ملک سمنگان- شذه- جیغویه- صول- غوزک- نمرون (ملک غرشتان)- کور مغانوں؟ از عظمای ترک- اشکند- چغان خده- خاناخره جد کاوس پدر افشین- رتبیل و دیگران. (ج 7 و 8 طبری)

و سواى این نیز ابوریحان بیرونی و دیگران، القاب پادشاهان خراسان و نیمروز و طخارستان و ماوراءالنهر را نوشته اند، اما این القاب که از تاریخ طبری استخراج شد، از آن پادشاهانی است که قرنها بعد از اسلام باقی بوده و با اسلام بصلح و جنگ، روزگار میگذرانیده اند، و گاهی فاتح و گاهی مغلوب می شده اند و سلسله ارتباط برخی از این امرای مستقل تا دوره سامانیان محفوظ بوده است و خاندانهای آنها نظر بوفاداری مردم محل از بین نرفته و طبعاً در دربار و خاندان این بزرگان نوشته و کتب بزبان دری باقی بوده است، و سرمایه کافی برای بعد شده، چنانکه طبری درباره "خیزر افشین" شاهزاده اشروسنه گوید: که "از اشروسنه

اهالی و گماشتگان وی بدو نامه هائی به پارسی مینوشتند و او را بلقب ربوبیت می ستودند. " که ظاهراً مراد "بغ" و "بغ بغان" یا "خوتای" و امثال ذلک بوده است که بزرگان را بدین القاب می ستودند و کتب پهلوی از این اصطلاحات پر است. اگرچه این امرا و شاهان را مؤرخین عرب غالباً "ترک" میدانند و اسامی ترکی هم در میان آنها زیاد است مثل "طرخان، کور مغانون از عثمان ترک" معذک اکثر نامها فارسی است و همان ترکان هم از تمدن آریایی بهره مند بودند مثل اینکه از پسر طرخان "ابوالینبغی" شعر فارسی روایت کرده اند، و آن شعر چنین است:

سمر کند کند مند
از شاش ته بهی

بذ پنت کی او فکند
همیشه ته خهی [1]²³⁷⁻²³⁴

قدیم ترین شعر پارسی دری:

آنگونه ای که معلوم است آغاز ادبیات فارسی دری پس از اسلام در این کشور از سال 21 هجری قمری بدینسو است. حتی تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی یکی از امرای اموی، دفترها را به فارسی مینوشتند، بناً ادب ما به ادب عربی از جهاتی مؤثر واقع شده است.³³ درباره قدیمتری شعر در زبان دری، اگر منظور نشیده ها باشد که همیشه در این سرزمین وجود داشته است. اما اگر مطلب از شعر منظم عروضی دری باشد، آنچه بدست است آنرا از آغاز قرن سوم و انجام قرن دوم هجری بیشتر نمیدانند. از تحقیقاتی که پژوهندگان و دانشمندان عرصه تاریخ ادبیات معاصر انجام داده اند، از شعرای ذیل نام میبرند که نخستین شاعران زبان دری بوده اند:

1- ابو حفص سعدی: شمس قیس رازی در کتاب "المعجم" خود که در اوایل قرن هفت هجری نوشته شده، ابو حفص سعدی را شاعر قرن دوم یا سوم می شمارد، و شعری که به وی نسبت میدهد اینست:

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
یار ندارد بی یار چگونه دودا

روش عبارت و یا سیاق کلام این شعر به آغاز قرن دوم بیشتر میماند تا به قرن سوم.⁴²

2- ابوالعباس مروزی: او را هم نخستین شاعر زبان دری پس از اسلام میگویند. مؤرخین معاصر ادبیات، از جمله؛ دار مستتر در منابع شعر پارسی مینویسد که: " هنگامی که خلیفه [احتمالاً مأمون الرشید]، با شکوه تمام بمركز خراسان وارد گشت، شاعری عباس نام با قصیده ای که اولین نمایش شعر ملی است او را پذیره آمد. " البته در نقل قول، نام خلیفه ذکر نشده ولی از پیش دانسته است که در میان خلفای عباسی تنها هارون و پسرش مأمون به خراسان آمده اند، چون زیادتر خراسانیان با مأمون مونس بوده اند، بناً قصیده زیر را ابوالعباس مروزی در پذیرائی از وی سروده است:

ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین
مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را

کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت
لیک زان گفتم من این مدحت را تا این لغت

گسترانیده بچود و فضل در عالم بدین
دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هر دو عین

مر زبان پارسی را هست تا این نوع بین
گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و زین

3- حنظله بادغیسی: چهار مقاله عروضی سمرقندی کتابی که در اواسط قرن شش هجری نوشته شده، قدیم ترین شاعری را که یاد میکند، حنظله بادغیسی است. اما از سیاق عبارتش پیدا نیست که او را قدیمترین شاعر دانست یا نه؟ جز همینقدر که پیش از صفاریان بوده و این برای ثبوت موضوع بسنده نباشد. حنظله در هنگام امارت عبدالله بن طاهر، امیر علم دوست میزیست و در حدود 220 هجری قمری وفات کرد. وی دیوان اشعار داشته و دیوانش مورد استفادة مردم بخصوص یکی از امرای سامانی قرار گرفته. بیت زیرین او عبدالله الخجستانی را به امارت رسانیده است:

مهنتری گر بکام شیر در است
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه

شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا چو مردانت مرگ رویا روی

این شعر بدیع هم از او است:

یارم سپند اگرچه به آتش همی فگند
او را سپند و مجمر ناید همی بکار

از بهر چشم تا نرسد مر و را گزند
با روی همچون آتش و با خال چون سپند⁴⁷

4- محمد بن وصیف سکزی: تاریخ سیستان که در حدود قرن پنج تا هشت نوشته شده، شعر پارسی را به محد بن وصیف سکزی نسبت میدهد و تصریح میکند که اول شعر پارسی اندر عجم او گفت. با وجود قدامت تاریخی طاهریان بر صفاریان و وجود حنظله بادغیسی، این سخن دور از امکان بنظر میرسد. در این میان حق پنجم را به محمود وراق هروی میدهند.

محمد بن وصیف سکزی، منشی ابویعقوب لیث صفاری بود و به تشویق وی شعر گفت و شاعران دیگر سبک او را تعقیب کردند. از شاعران بزرگی که در این دوره پدید آمدند یکی هم ابوسلیک گرگانی است، که این شعر را بدو نسبت می‌دهند:

گر بریزی خرد خود را بر زمین به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست یاد گیر و کار بند و گوش دار⁴⁸

بعداً در دوره سامانی ها، در عرصه سرایش شعر و شاعری؛ ابو عبدالله فرالای، مرادی، ابوشکور بلخی، شهید بلخی، ابوالعباس بخاری، ابوالمظفر نیشاپوری، خبازی نیشاپوری، ابوشعب ثعالی، رودکی، رابعه بلخی، دقیقی، ابوالفتح بستنی، عماره مروزی، ابوالحسن کسایی، و دیگران ظهور کردند.⁵² [2]
در زبان دری، خاصاً در خراسان زمین آثاری از آفریده های شعری از آغاز قرن اول هجری تا سده چهارم هجری باقیمانده و شعرای متقدم زبان پارسی دری و مختص بسرزمین باختریان و خراسان گذشته از سرود کرکوی و شعر ابن مفرغ در سال 60 هجری قمری و صرف نظر از ترانه کودکان بلخ در 108 هجری قمری، عبارت اند از حکیم ابو حفص سغدی که بقولی در قرن اول هجری، و به قولی در قرن دوم هجری میزیسته، ابوالعباس مروزی قرن دوم هجری، حنظله بادغیسی، محمود وراق، وصیف سکزی، بسام گرد خارجی، فیروز مشرقی، ابوسلیک گرگانی و بعضی دیگر قرن سوم هجری، ابوشکور، ابوالمؤید، شهید، کسای مروزی، مسعود مروزی، منجیک ترمذی، ابوشعب هروی، ابو عبدالله محمد ولوالجی، بدیعی بلخی، خسروی سرخسی، عماره مروزی، مرادی بخارایی، رودکی سمرقندی و آغازگر شاهنامه دقیقی بلخی، رابعه بلخی، قرن چهارم هجری.

و از نویسندگان و دانشوران دوره آغازین زبان دری میتوان از ابومعشر بلخی، جیهانی وزیر منصور سامانی، ابوالفضل بلعمی، ابوعلی بلعمی مترجم تاریخ طبری، نگارنده کتاب حدودالعالم، نویسنده مقدمه شاهنامه ابومنصوری، موفق الدین هروی صاحب کتاب الابنیه و بعضی دیگر نام برد.²³ [3]

اما آنچه که مرحوم احمد علی کهزاد در دوره اول یا قسمت اول کتاب "تاریخ ادبیات افغانستان" (پنج استاد) آورده، اینک بطور خلاصه بر آن مرور میکنیم. او مینویسد: عقیده بزرگترین تذکره نویسان مانند عوفی اینست که ابوالعباس مروزی شاعر پارسی بعد از اسلام است، به این شهادت که وقتی هارون الرشید پسرش مأمون را در سنه 183 هجری قمری والی خراسان مقرر داشت، وی تا سال 193 هجری قمری به خراسان نیامد، آنگاه هارون در میگذرد، و مأمون رهسپار خراسان گردید و عباس مروزی قصیده "ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین" را به استقبال وی می سراید.

از کل محتوای این قصیده چنین استنباط میشود که قبل از عباس، شاعر دری گوی بوده و شعر هم گفته شده، لیکن نه بدین سبک. دلیل دیگر که این ابوالعباس اولین شاعر دری سرا نیست اینکه؛ خلیل ابن احمد متوفی 175 هجری قمری عروض عربی را چند سال پیشتر از این شعر وضع نمود، بناً چطور شده میتواند که در مدت پانزده یا بیست سال در سراسر خراسان این سبک شیوع یابد و بدان قریحه آزمایی گردد. یعنی این شعر ابوالعباس کاملاً متأثر از سبک خلیل و همان عروض عربی است.

عده ای هم نخستین شعر پارسی را از زبان پسر یعقوب بن لیث صفاری میخوانند و این مصرع را شاهد می آورند که این پسر در جریان چهار مغز بازی گفته:

"غلطان غلطان همیرود تالاب گور"

یعقوب هدایت میدهد تا سه مصرع دیگر بر وی افزون کنند. از این فرمایش یعقوب معلوم است که قبل از آن شعر و شاعری در آن محل رواج داشته و حتی شاعران پخته ای مورد نظر یعقوب بوده که این امر را صادر کرده است. لذا این مصرع نیز نمیتواند اولین شعر دری باشد، چه گفتار موزون و اسجاع میتواند بصورت تصادف و بشکل طبیعی نیز بر زبان آید.

برخی دیگر، ابو حفص سغدی که نحوی و لغوی نیز بوده، و در قرن اول هجری زندگی داشته و بگفته مؤلف "المعجم" با موسیقی نیز سرو کار داشته و شهرود را نیک مینواخته، و بگفته رضا زاده شفق کسی به پایه او در این آله موسیقی نمیرسیده است، اولین شاعر پنداشته اند. این عبارت میرساند که حکیم ابو حفص در سال 300 هجری قمری در قید حیات بوده. پس اگر این قول صدق کند، او را شاعر پیش از 200 هجری قمری گفته نمیتوانیم. این بیت از اوست که به اشکال مختلف نقل شده است: "آهوی کوهی در دشت چگونه دودا"

گفته میتوانیم که حکیم تا اواخر قرن سوم حیات داشته و شعرش نیز از روی کلمات و ترکیبات شعر پارسی گفته میشود، اما ابرادی که بر آن گرفته اند اینست که عبدالله خجستانی حاکم خراسان که در سنه 268 قمری مقتول گردیده اعتراف داشت که از اشعار حکیم استفاده کرده. چطور امکان خواهد داشت که این مرد سرمشق زندگی خود را جوانی چون حکیم تعیین نموده باشد، زیرا وقت قتل خجستانی، حکیم قطعاً مدت سی سال عمر نداشته بوده، و علاوه پیش از حکیم قراری که مؤرخین عقیده دارند؛ شعرای آن طاهر و آل صفار نیز شعر میسرودند که تقریباً نیم قرن پیشتر از عبدالله خجستانی میشود. پس نباید این شعر را نخستین شعر پارسی پنداشت و شواهد دیگر ما اینست:

محمد بن وصیف سکزی در مدح یعقوب بن لیث (253ق) شعری گفته و تا 296 قمری حیات داشته که حق اولیت حکیم را از بین میبرد. همچنین پیش از حکیم شاعر دیگری نیز زیسته که حظله بادغیسی است و تا سال 219 یا 220 قمری حیات داشته و اشعار "یارم سپند اگرچه بر آتش همی فگند" و "مهتری گر بکام شیر در است" از او است. بنأ نه عباس مروزی و نه ابوحفص سعیدی نخستین شعر پارسی سروده اند، بلکه بنا بر روایت میرزا محمد قزوینی که وی به طبری، ابن قتیبه، جاحظ و ابوالفرج اصفهانی حواله داده و آن دو منظومه ایست بصورت ترانه که یکی در بصره و دیگری در بلخ بوجود آمده که نخستین آن سه مصرع است:

آبست و نبیذ است عسارات ذیب سات سمیه رو سپیذ است

این منظومه سه مصرعی از طرف ابن مفرغ شاعر عرب که چندین سال در خراسان و سیستان امرار حیات کرده بود در سال 60 هجری قمری سروده شده و یقیناً که این ترانه نخستین شعر پارسی گفته می شود. و شعر دوم چهار مصرع است بصورت ترانه اطفال:

از ختلان آمدید برو تباه آمدید
آبار و باز آمدید خشک و نزار آمدید

شان نزول این شعر را طبری در دو جای؛ یکی در واقعات سال 108 و دیگر در 119 قمری در عهد هشام خلیفه اموی (105-125ق) آورده است. گویند ابومنذر بن عبدالله قیری به ختلان لشکر کشید و از طرف خاقان ترک منهزم شد و اطفال بلخ در بازگشتش به بلخ، مردم این ترانه را ساختند و اطفال میخواندند. اما نخستین شعر پارسی که بدون تردید باشد و در آسیای وسطی سروده شده باشد، همانا در سیستان در عهد یعقوب بن لیث صفاری از طرف رئیس دارالانشای وی بنام محمد بن وصیف سکزی است:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و مولا و سگانند و غلام

30 یا 33 سال بعد حظله بادغیسی، بسام گرد خارجی نماینده عمار حاکم بست که برای صلح آمده بود ساخته شده و بلاخره از جمله مطیعان یعقوب گردید و به تعقیب و صیف سکزی از امیر مداحی کرده است. بعد وصیف و بسام گرد، محمد بن مخلد سکزی است که شخصیت بنام در جهان شعر و ادب است و نظم را در مدح یعقوب گفته است:

جز تو نژاد هوا و آدم نگشت شیر نهاد بدل و پر منشت
معجز پیغمبری مکی توئی به کنش و به منش و به گوش
فخر کند عمار روز بزرگ گوید آنم که یعقوب کشت

ولی بعضی از مؤرخین و از جمله براون انگلیسی قدامت شعر پارسی را بدوره ساسانیان متعلق میداند و قصه "باربد" خسرو پرویز را شاهد می آورد: باربد نوازنده ساسانیان از 627 تا 590 میلادی است.⁷⁰⁻⁷³ [4]

نتیجه

با اینهمه توضیحات مفصلی که در بالا بدان اشاره رفت، این باور پر قوت میگردد که نثر پارسی با آنکه بر قاعده نگارش چندان قیودی وضع نبوده و حتی میتواند به کلام محاوره روزمره شباهت داشته باشد، که با تأسف اثری و آثاری که لااقل کمی پیش از زمان سامانیان در دست باشد، یعنی در زمان صفاریان و طاهریان، چیزی در دست نداریم.

اما آنگونه ای که تشریحات مستند بالا میرساند، شعر پارسی را میتوان حتی قبل از سال 60 هجری قمری نیز تصور کرد زیرا اگر کودکان بلخ شعری سروده اند، حتماً شاعری این شعر نوشته و بدانها داده، و این شاعر هم می فهمیده که دشمن را نمیتوان با سخنان رو به رو و با قهر غضب در مقابلش از پای در آورد، مگر در طنز و شعر و غیره مهارتهای هنری باشد. و این شاعر در گذشته نیز تمرینی داشته در سرایش شعر، تا بسرحدی برسد که معنویات حریف را زبون سازد.

بعد از سال 60 و قریب به این سال هم میبینیم شعر گویی رواج داشته و تا آخرهای قرن اول هجری تقریباً شعر گویی دوام پیدا میکند و به یک هنر تشریفاتی عرض وجود میکند، اما هنوز دیده میشود که در این زمان نیز نه تنها اینکه اثری از نثر وجود ندارد، بلکه در مقدمترین نوشته های شعری و نثری نیز اشاره ای به وجود نثر در این زمانهای پیش از سامانیان نشده است.

پس به این صورت ناگزیر می شویم تا بگوئیم که در تاریخ ادبیات فارسی دری تقدم زمانی شعر فارسی دری بر نثر آن یک امر مسلم و دور از انکار است. و این که علت این امر در چه است؟ با آنکه ظاهراً تهیه یک آفریده نثری نسبت به شعر آسانتر به نظر میرسد، این باشد که ادیبان و هنرمندان آن زمان به این تصور بوده اند که اثر هنری باید هنرمندانه آفریده شود و در آن هنر ظریفانه ملموس باشد، تا خواننده اثر از آن حظ ببرد و محظوظ گردد که عجالتاً در آفریده نثری چین ظرفیت هنر مندانه در آن زمان متصور نبوده است.

مؤخذ ها:

- 1- ص 234-237، جلد اول، سبک شناسی، محمد تقی بهار ملک الشعراء، تهران، 1383 خورشیدی
- 2- ص 33، 42، 47، 48 و 52، تاریخ ادبیات افغانستان، محمد حیدر ژوبل، چاپ چهارم، کابل، 1383 خ
- 3- ص 23 و 24، دستور معاصر زبان پارسی دری، داکتر محمد حسین یمین، کابل، 1384 خورشیدی
- 4- ص 70-73، تاریخ ادبیات افغانستان (پنج استاد)، مرحود احمد علی کهزاد، کابل 1383 خورشیدی

سوریا صبار دانشجوی
دانشگاه تعلیم و تربیه کابل
افشار سیلو، کابل
6 سرطان 1390 خ/ 26 جون 2011 م